

لشکر ۳۱ عاشورا در عملیات بدر

اشاره عملیات بدر به نوعی ادامه عملیات خیبر در منطقه هورالعظیم و با هدف نزدیکی به بصره بود که مهم‌ترین هدف عملیاتی ایران در جبهه جنوب محسوب می‌شود.

عبور از هور و تصرف ساحل شرق دجله و بستن بزرگراه العماره - بصره هدفهای عینی عملیات بودند که با عبور از رود دجله امکان‌پذیر می‌شد. انتخاب این منطقه برای عملیات جدا از هدف کلان مزبور با استراتژی نظامی مبتنی بر نیروی انسانی ایران سازگاری بیشتری داشت و آبروفتگی منطقه و عقبه نامناسب عراق مانع از استفاده این کشور از توان زرهی و انجام ضدحمله‌های گسترده می‌شد. در عین حال، همین موضوع برای ایران نیز مشکلات متعددی را پدید می‌آورد؛ عقبه آبی، نداشتن جاده مواصلاتی، بی‌بهره بودن از آتش توپخانه، عملاً پشتیبانی از نیروهای عمل‌کننده را بسیار دشوار و تثبیت مواضع به دست آمده را سخت‌تر می‌کرد. [در این جنگ آبی خاکی، لشکر ۳۱ عاشورا یکی از موفق‌ترین یگان‌ها در عبور از هور، تصرف شرق دجله عبور از رودخانه بود. فرمانده و رزمندگان دلیر این لشکر تدبیر را با تلاش و شجاعت را با عقلانیت آمیخته و عشق به شهادت را نیرویی برای رسیدن به هدف عملیات قرار دادند. تا پیوند وجوه‌گوناگون انسان خدایی را معنی‌کنند. گزارش زیر توضیحی است از دل‌آور مردی آنان که به قلم محمد الهیاری، یکی از روایان مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ در سال ۱۳۶۴ بعد از عملیات نوشته شده است که با ویرایش مختصر و حذف برخی از موضوعات غیر ضروری چاپ می‌شود.

سابقه یگان در منطقه

سابقه درخشان و خدمات ارزنده لشکر ۳۱ عاشورا، که از یگانهای رزمی مقتدر سپاه محسوب می‌شود، طی جنگ تحمیلی زبان‌زد همه بود؛ موضوعی که باعث شد تا فرماندهان مسئول در قرارگاه توجه بیشتری به این یگان مبذول و نقشهای حساس و کلیدی‌تری را به آن واگذار کنند. لشکر ۳۱ عاشورا با فرماندهی مهدی باکری - که از محبوبیت خاصی در بین رزمندگان برخوردار بود - و دو معاون وی، برادران مولوی و کبیری، اداره می‌شد. این یگان پیش از عملیات بدر در منطقه حضور داشت و در پدهای شماره ۳، ۵ و ۶ جزایر مجنون مستقر و دارای خط پدافندی بود.^(۱)

لشکر ۳۱ عاشورا اردوگاهی در اطراف دزفول داشت که نیروها در آن آموزشهای مختلف عقیدتی و رزمی، مانند

آموزشهای آبی خاکی متناسب با وضعیت منطقه پدافندی، غواصی، سکانداری، بلم‌سواری، تیراندازی از روی قایق، شنا در آب بالباسهای غواصی و... را می‌دیدند.

سازمان رزم

لشکر ۳۱ عاشورا نیروهای ثابتی داشت که کادر اصلی رزمی و کادر واحدهای پشتیبانی لشکر را تشکیل می‌دادند و اگر واحدهای پشتیبانی، مانند بهداری، تعاون، مهندسی و... را که مستقیماً درگیر مسائل رزمی بودند، در زمره امور مربوط به عملیات رزمی تلقی کنیم، می‌توان گفت چهارپنجم از ۲۵۰۰ تن پاسدار رسمی که در لشکر خدمت می‌کردند، به کارهای رزمی مشغول بودند. نکته درخور توجه آنکه در هر گردان رزمی لشکر ۷۰ تا ۹۰ نیروی پاسدار رسمی حضور داشتند. دیگر استعداد لشکر را ۳۵۰۰

(۱) قرارگاه لشکر در جزیره شمالی پده، اطلاعات عملیات و طرح عملیات در پد ۳ و تعدادی از نیروها و واحدها در پد ۶ مستقر بودند.

توانمندیها و نقاط ضعف دشمن در منطقه، طرح مانوری را متناسب با آن تهیه و تنظیم کردند. در جریان شناسایی، تنها مشکل جدی ای که لشکر ۳۱ عاشورا با آن روبه‌رو شد، تغییر ناگهانی خط حد از جنوب روطه به شمال آن بود که باعث شد تا تلاشهای انجام شده تا تاریخ ۱۳۶۳/۱۷/۲۵ که در حال به ثمر رسیدن بود، بی نتیجه بماند.

فرماندهی لشکر که تا حدی از وضع پیش آمده [ناخرسند] بود گفت: «بیشتر شناساییهای ما در جنوب روطه متمرکز بود، اما حالا، با تغییر خط حد لشکر به شمال روطه کار شناسایی باید از نو (صفر) آغاز شود».

البته، نیروهای اطلاعات عملیات لشکر پس از این تاریخ (۱۳۶۳/۱۷/۲۵)، با تلاش مستمر و مضاعف منطقه جدید را شناسایی کردند و توانستند با سرعت عمل، بر عامل کمبود زمان چیره شوند و نتایج لازم را برای عملیات به دست آورند.

سپاه در منطقه هور خط پدافندی گرفته بودند، کم و بیش به منطقه آشنا بودند، اما از آنجا که کار عمومی شناسایی از منطقه به عهده فرارگاه نصرت بود، چهار نفر از برادران اطلاعات عملیات لشکر زیر نظر این فرارگاه شناخت قبلی خود از منطقه را که از طریق نقشه هوایی و دکل دیده بانی انجام شده بود، تکمیل کردند. این شیوه آشنایی با منطقه از شهریورماه آغاز و به مدت دو ماه ادامه یافت، اما با توجه به شناخت و تجربه تلخی که فرماندهان و مسئولان فرارگاه از شناسایی به صورت متمرکز کسب کرده بودند، از آبان ماه، کار شناسایی از منطقه را مجدداً به یگانها سپردند.

بدین ترتیب، نیروهای مأمور به فرارگاه، ضمن مراجعت به لشکر به اتفاق دیگر تیمهای شناسایی فعالیت عمده خود را برای کسب اطلاعات دقیق تر از مواضع دشمن آغاز کردند. آنان پیش از آغاز به کار، حدود دوازده



آرایش و موانع دشمن

با افزایش میزان اقدامات یگانها در منطقه محدود جزایر مجنون، به ویژه شدت فعالیت‌های مهندسی و جاده‌سازیها و افزایش تردد، دشمن مطمئن شد که ایران قصد دارد تحرکاتی را در منطقه انجام دهد؛ بنابراین، بیشتر محورها را در هورالعظیم - به ویژه هورالهویزه - تقویت کرد، به طوری که در سلسله گزارشهای تیمهای شناسایی به فرماندهی لشکر، به این مسئله به وضوح اشاره شد.

برادر مهدی داوودی، یکی از نیروهای اطلاعات عملیات در گزارش خود می‌گوید:

روز آموزش بلم‌رانی دیدند و هم‌زمان با آن، شنا با لباس غواصی را آموختند و تمرینهای فشرده‌ای را پشت سر گذاشتند. پس از فراغت از آموزش، در گروههای شش نفره و با استفاده از نیروهای بومی، با دو بلم شناسایی از آبراههای شمس ۴، فتح، زید، یاسر، سلمان و مقدار را آغاز کردند. طی این دوره، تیمهای شناسایی حدود ۳۵ بار - که هر بار بیشتر آنها ۴۸ ساعت به طول می‌انجامید - منطقه را شناسایی کردند. در فاز نخست، تیمهای مزبور به شناسایی از سیل بند دشمن پرداختند، سپس، به طور متمرکز به شناسایی کمینها پرداختند و در پایان، با جمع‌بندی از

غواص پیش از درگیر شدن با دشمن از بریدن سیمهای خاردار خودداری می‌کنند و از هر تیم یک نفر پای سیم خاردار می‌ماند و با درگیر شدن غواصهای جلو (در خط) سیم خاردار را قیچی و راه را برای خط شکن باز می‌کنند».

دشمن در شمال روطه سه ردیف سیم خاردار حلقوی چسبیده به سیل بند کشیده بود و در بعضی از قسمتهای جلو سیل بند در سی متری آن یک ردیف سیم خاردار دیگر اضافه کرده بود. البته، در بعضی از نقاط، سیم خاردار تویی دشمن پاره شده بود که برادران از این نقاط برای عبور و رخنه به مواضع دشمن استفاده کردند.

طرح مانور

حساسیت و اهمیت استراتژیکی منطقه هورالعظیم که همواره مسئولان نظامی جنگ بدان توجه داشتند، باعث شد تا آنان طی تمهیداتی، مقدمات برنامه ریزی عملیات علیه مواضع دشمن را بررسی کنند. فرماندهان پس از شنیدن گزارش مسئولان اطلاعات عملیات و برآورد آخرین وضعیت نقاط قوت و ضعف دشمن به این نتیجه رسیدند که عملیات نظامی علیه دشمن در منطقه مزبور اجرا شود. با قطعیت یافتن عملیات، جلسات متعدد و طولانی فرماندهان برای تهیه طرح مانور آغاز شد. سرانجام، پس از شور و مشورتهای فراوان و رفع اشکالات و ابهامات، طرح مانور تنظیم، تصویب و با ذکر خط حد و مأموریت یگانها، به طور جداگانه به آنها ابلاغ شد.

در این میان، آنچه بر عهده لشکر ۳۱ عاشورا گذاشته شد، اجرای مانور در محدوده‌ای در شمال نهر روطه از جوبیر^(۱) تا نهر فتح (روطه) با وسعت حدود پنج کیلومتر مربع بود.^(۳)

هر چند در طرح مقدماتی قرار بود، لشکر عاشورا در سمت جنوب روطه مانور خود را انجام دهد، اما در آستانه عملیات در ۱۳۶۳/۱۲/۱۵ (پنج روز مانده به آغاز عملیات)، خط حد لشکر به طور ناگهانی، از جنوب به شمال روطه تغییر کرد. هر چند این دگرگونی پیامدهای نامناسبی برای

«عراق تعداد زیادی از نیروهای جیش الشعبی و تکاور خود را در خط به کار گرفته بود. در سنگرها، سلاحهایی، مانند تیربار، دوشکا، دولول مستقر بودند، ضمن اینکه آنها آرایش نسبتاً خوب [و کلاسیکی] داشتند. نیروهای عراقی نسبت به وضعیت هوشیار بودند و به نظر می‌آمد که کاملاً آماده مقاومت هستند».

کمینها

با توجه به حساسیت عراقیها نسبت به منطقه هورالعظیم - که بعد از عملیات خبیر ابعاد وسیع تری به خود گرفته بود - آنها برای محفوظ ماندن از تحرکات ایدایی نیروهای خودی، سنگرهای شناور متعددی را در منطقه، به ویژه در آبراهها، ایجاد کردند و با کمین در آنها تحرکات رزمندگان را زیر نظر گرفتند.

با این حال، برادران پس از شناسایی آبراهها موفق شدند بخشی از کمینهای دشمن را شناسایی و برای چگونگی انهدام آنها طرح ریزی کنند. مأموریت تهاجم به کمینهای دشمن و ساقط کردن فعالیت آنها و نیز پاک سازی مواضع به هنگام عملیات، به عهده گروهان ویژه گذاشته شد.^(۱)

بر اساس تدبیر کلی، مقرر شد یگانهای تحت امر قرارگاه در هر محور، از پانزده غواص متشکل در تیمهای پنج نفره استفاده کنند. این تیمها برای باز کردن مسیر ورود نیروهای خط شکن مسئولیت زدن به کمینهای دشمن، بریدن سیم خاردارها و از کار انداختن تیربارهای دشمن را به عهده داشتند. پس از انجام این مأموریت، غواصها موظف بودند تا به پاک سازی خط اول دشمن و گرفتن جای پا برای ورود نیروهای موج دوم (و داخل شدن در عمق دشمن) اقدام کنند. در این زمینه، برای اطمینان بیشتر و پیش بینی احتمال عدم الفتح در فاز اول مقرر شد روی پلهای خبیری تعدادی دوشکا و... سوار کنند تا مقاومتهای احتمالی دشمن سرکوب شود.

برادر جمشید نظمی، فرمانده گردان سیدالشهدا (ع)، می‌گوید: «در لشکر ۳۱ عاشورا»، سه تیم غواص با سه بلم، جلوی گروهان خط شکن حرکت می‌کند. تیمهای

(۱) باید یادآور شد که فرماندهی لشکر پس از تحویل خط پدافندی در هور، با سازمان دهی تعدادی از رزمندگان (کیفی و با تجربه) گروهان ویژه‌ای را برای مقابله با کمینهای دشمن تشکیل داد، بر اساس این سازمان دهی، برای اقدام علیه هر کمین دو بلم وجود داشت که دو نفر نیروی اطلاعات و بقیه از افراد گروهان ویژه از آن استفاده می‌کردند. تعدادی از افراد گروهان ویژه با هشت بلم از آبراه موته همراه گردان امام حسین (ع) وارد عمل می‌شدند و دیگران هم از آبراه امام علی (ع) و آبراه عادل به دشمن حمله می‌کردند. چهار دستگاه لندکرافت (زره) [شناور آبی خاکی Landing Craft] در اختیار گروهان بود و مجموع افراد گروهان ویژه در حد یک گروهان [پیاپی] بود که [عمدتاً] از نیروهای کیفی (پرتجربه) سایر گردانها فراهم شده بودند.

(۲) جوبیر در برخی از گزارشها و کالکهای عملیاتی جوبیر و حویتر نوشته شده است و در نقشه همایون (عراق)، با مقیاس ۱/۵۰۰۰۰ تهیه شده از سوی اداره جغرافیایی ارتش جمهوری اسلامی جواور آورده شده است.

(۳) بر اساس تصمیمهای اتخاذ شده، مقرر شد لشکر ۳۱ عاشورا، زیر نظر قرارگاه کربلا-۱ انجام وظیفه کند. ضمن آنکه در دو جناح این لشکر، تیپ ۴۴ قمر بنی هاشم در شمال و لشکر نجف اشرف در جنوب عملیات می‌کردند.

محور ۲ (محور شمالی)

در محور شمالی، گردان حضرت سیدالشهدا(ع) که به منزله گردان خط شکن برگزیده شده بود، مأموریتی مشابه گردان حضرت امام حسین(ع) - در محور یک - داشت. پس از آن، گردان حضرت علی اکبر(ع) موظف بود تا با یک خیز خود را به خط دوم برساند و ضمن پاک سازی آن، حرکت خود را از روی جاده منتهی به پل جوبیر، ادامه دهد و با عبور از نخستین کانال کشاورزی، در جلوی کانال پدافند کند. سومین گردان (حضرت امام سجاد(ع)) نیز با استفاده از سرپلهای ایجاد شده، از دومین کانال کشاورزی نیز عبور و حداقل آن تا پل جوبیر در کنار دجله پدافند می کرد و سرانجام، گردان حضرت ابوالفضل(ع) که در واپسین روزهای باقی مانده به عملیات به رغم عدم تمایل فرماندهی و مسئول گردان با تیپ ۲ لشکر ۲۸ ارتش ادغام شد، پوشش دادن و تأمین کلی منطقه (احتیاط) را عهده دار بود.

در محور ۱، برای حرکت گردانها پس از رهایی از اسکله شهید حمید باکری، آبراههای موته، فرقان، شمس ۴ و فتح ۴ در نظر گرفته شده بود که پس از طی مسیر مشترک، به محورهای موسی، حسین و مقداد تقسیم می شدند. باید یادآوری کرد که برادر شوشتری فرماندهی این محور را برعهده داشت.

همچنین، در محور ۲، به فرماندهی برادر رستم خوانی، گردان حضرت سیدالشهدا(ع) از اسکله شهید حمید

لشکر، به ویژه در امر شناسایی و آماده سازی داشت، اما برای فرماندهی لشکر و دیگر مسئولان چاره ای جز تطبیق با شرایط پیش آمده وجود نداشت. برادر مهدی باکری پس از مطمئن شدن از وضعیت خط حد و گزارش مسئول اطلاعات عملیات ضمن بررسی آخرین وضعیت ترجیح داد تا منطقه را به دو محور تقسیم و در هر محور، چهار گردان مطابق طرح مانور زیر انجام وظیفه کنند.

محور ۱ (محور جنوبی روطه)

گردان امام حسین(ع) به عنوان گردان خط شکن مأموریت داشت تا با تهاجم و تصرف مواضع دشمن در خط اول، آن را پاک سازی و در منطقه ای به وسعت ۲/۵ کیلومتر در طول و ۱ کیلومتر در عمق گسترش یابد. پس از آن، گردان حضرت قاسم(ع) باید با استفاده از سرپل ایجاد شده خود را به خط دوم، کمی جلوتر از روستای الکرام می رساند و در محدوده ای که از جنوب به نهر روطه، از غرب به کنار دجله و از شمال به قسمتهای جنوبی محل کیسه ای رود دجله می رسید، گسترش می یافت. در مرحله بعد، گردان حضرت علی اصغر(ع) باید با عبور از گلویی کیسه، به عمق منطقه رخنه و با پاک سازی آن، سرپلی را در دهانه آن ایجاد می کرد. سرانجام، گردان حر با عبور از رودخانه دجله به سمت غرب گسترش می یافت و با پاک سازی منطقه در حاشیه (پشت) اتوبان، خط پدافندی مطمئنی را برقرار می کرد.



عراقیهها با توجه به حساسیتشان به منطقه هورالعظیم، به منظور محفوظ ماندن از تحرکات ایذایی نیروهای خودی، سنگرهای شناور متعددی را در منطقه به ویژه در آبراهها ایجاد کرده بودند

زیادی از ما خواهد گرفت که هنوز محاسبه نکرده ایم. (۳) از آنجا که بلمهای سه نفره ای که تحویل گرفته ایم، با کوچکترین برخورد در آب غرق می شوند، باید از بلمهای پنج نفره استفاده کنیم.

در مجموع، یگان هشت قایق چینکو بدون موتور، بیست عدد طرادۀ پنج نفره و هفتاد عدد طرادۀ سه نفره دارد. با این حال هنوز به تعدادی چینکو و طرادۀ های پنج نفره نیاز داریم. از نظر استعداد، قبلاً هشت گردان نیرو داشتیم و در حال حاضر نیز، سازمان هشت گردان را داریم، اما استعدادمان شش گردان است. در مورد آمادگی برای انجام عملیات نیز باید یادآور شد که نیروهای خط شکن آموزش غواصی و بلم رانی ندیده اند.»

شرح عملیات

حرکت گردانهای خط شکن (۱۳۶۳/۱۲/۱۹)

آخرین شب اقامت دو گردان خط شکن حضرت سیدالشهدا (ع) و امام حسین (ع) با یک شور و حال خاصی سپری شد. در واقع، آنان پس از روزها انتظار، با خبر عملیات و حرکت به سوی منطقه عملیاتی، دیگر سر از پا نمی شناختند. به همین دلیل نیز پس از آماده کردن وسایل و صرف شام و انجام فریضه نماز، مراسم روضه خوانی و عزاداری مفصلی را در حدود دو ساعت برگزار کردند. در این مراسم، بسیاری از برادران گریستند و در راز و نیازهای خود، طلب آموزش و شهادت کردند. احساس آنها وصف کردنی نبود. جو معنوی و عرفانی آنچنان فضای منطقه را در بر گرفته بود که هر انسانی را متأثر می کرد.^(۱)

پس از پایان مراسم دعا و نیایش و استراحت مختصری، سرانجام، نیروها در ساعت ۳:۰۰ بامداد ۱۳۶۳/۱۲/۲۰ در حالی که ستارگان آسمان در هوای شفاف و تاریک آنان را بدرقه می کردند، دسته دسته از عقبه به سوی جزیره روانه شدند و به محض ورود، در دسته های چهل نفره در داخل سنگرهایی که با ظرفیت حداکثر پانزده نفر ساخته شده بودند، استقرار یافتند و به حالت آماده باش، به استراحت مشغول شدند. نیروهای گردانهای خط شکن که به دلیل محدودیت سنگر، به طور

باکری حرکت می کرد و پس از عبور از آبراههای موته، زید و زید ۳، به منطقه بدون پوشش نی می رسید و سپس، با رعایت اصل غافل گیری عبور خود را به سمت سیل بند دشمن ادامه می داد.

مأموریت و استعدادی که برادر مهدی باکری در جمع بندی کلی طرح مانور لشکر توضیح داد، چنین بود: «برای شکستن خط، دو گردان؛ پاک سازی خط دوم و حذف فصل آن تا خط اول، دو گردان؛ برای عبور از رودخانه، یک گردان؛ برای حرکت و پاک سازی به سمت پل جویر و الحاق با تیپ ۴۴ قمرینی هاشم، یک گردان؛ و برای احتیاط محورهای ۱ و ۲ تارسیدن نیروها به دجله، دو گردان. قرار بود دو گردان مزبور (احتیاط) با یک تیپ از لشکر ۲۸ ارتش در صورت تأمین منطقه تا دجله، برای عبور از سرپل تصرف شده و رسیدن به جاده از قسمت کیسه ای و منطقه شمالی پل جویر در خط حد تیپ ۴۴ قمرینی هاشم به کار گرفته شوند.»

دیگر گردانهای غیر پیاده رزمی عبارت بودند از: طارق (یگان دریایی) به فرماندهی برادر گرجی، ذوالفقار (واحد ادوات و خمپاره)، امام رضا (ع) (واحد بهداشتی) و ثارالله (واحد تعاون) با مسئولیت برادر نیرومند.

میزان آمادگی یگان پیش از عملیات

هر چند لشکر ۳۱ عاشورا کوششهایی را برای کسب آمادگی انجام داد، اما هنوز هم از مشکلاتی که بخشی از آن به تغییرات طرح مانور و بخشی دیگر جنبۀ لجستیکی داشت، رنج می برد. برادر مهدی باکری، فرمانده لشکر، در گزارش خود به فرماندهی کل ضمن بیان آخرین وضعیت لشکر و میزان آمادگی آن به گوشه ای از مشکلات خود اشاره کرد و گفت:

«(۱) در مورد شناسایی، نخست ما در آبراه اخلاص و ایثار مشغول بودیم، اما شناسایی در محور آبراههای فتح و زید (از عقبه موته و عادل) به دلیل تغییر منطقه محول شده، کمی با تأخیر همراه است.»

(۲) از نظر زمان لازم برای رسیدن به خط دشمن، دو گردان برای چهار کیلومتر خط با اتکا به یک راه بلم رو، زمان

(۱) یکی از رزمندگان بسیجی در مقابل پرسش معاون گردان حضرت امام حسین (ع) که از وی پرسید: «چه احساسی داری؟» پاسخ داد: «فقط امام حسین (ع) می تواند بیان کند که چه احساسی دارم. زبان من قاصر است.»

فشرده، در کنار هم قرار گرفته بودند. هر چند آنها ساعتهای سختی را پشت سر می گذاشتند، اما شوق ناشی از عملیات جای هیچ گونه گله و شکایتی را باقی نگذاشته بود. آنان پس از شنیدن آخرین توصیه های فرماندهی لشکر در مورد عملیات، سخت سرگرم آماده سازی خود شدند، عده ای در حال باز و بسته کردن سلاحها و بررسی کردن ملزومات رزمی شخصی، عده دیگری در حال نوشتن وصیت نامه و تعدادی نیز در حال نجوا با خدای خود^(۱) بودند. باید یادآور شد که عده ای از رزمندگان به دلیل عدم آمادگی یگان در تأمین نیاز نیروها، بدون غذا مانده بودند. در این میان، یکی از مسئولان گردان گفت: «برادران به خاطر خدا گرد و خاک را تحمل کردند و حتی ظهر آب و غذای کاملی هم به آنها نرسید».

برادر محمد سبزی از گردان امام حسین (ع) نیز اظهار کرد: «ما به همین وضعیت بیشتر راضی بودیم؛ چرا که پیش خود حساب می کنیم شاید این طوری خداوند گناهان ما را ببخشد».

ظهر نزدیک بود و برادر مهدی باکری به خوبی می دانست در آبراههای پریچ و خم هور گاهی به دلیل تغییرات جوی نیروها در هاله ای از هوای مه آلود قرار می گیرند و تردد آنها با مشکلات بسیاری روبه رو می شود؛ بنابراین، وجود علامتهای راهنما که به کمک آنها، شناورها (قایقها و هاورکرافتها) و هلی کوپترها به راحتی تردد می کردند یا فرود می آمدند، الزامی بود؛ به همین دلیل، چهار نفر از نیروهای اطلاعات عملیات مأمور شدند تا با نصب علامتهای راهنما (فانوس، شبرنگ) در آبراهها، خطر گم شدن نیروها را به حداقل ممکن برسانند. همچنین، آنان موظف بودند در تقاطع آبراه فتح ۳ منتظر باشند تا از رسیدن نیرو به هنگام تاریکی شب مطمئن شوند.

ساعت ۱۴:۰۰ رزمندگان دو گردان حضرت سیدالشهدا (ع) و امام حسین (ع) در حالی که سینه زنی و نوحه خوانی می کردند، با سرود و شعار می رویم سوی جهاد فی سبیل الله یاری رسول الله، یکی یکی و به آرامی سوار قایقها شدند. در این میان، عده ای از رزمندگان، که در

سازمان گردانهای رزمی نبودند یا به دلایلی از حضور در منطقه درگیری منع شده بودند، خود را به پای اسکله رساندند و با اصرار و التماس فراوان از فرمانده گردانها یا گروهانها خواستند تا آنها را با خود ببرند. یکی از آنان که بسیجی هفده ساله ای بود و با پاسخ منفی فرمانده گردان روبه رو شده بود، پای معاون را گرفت و با حزن و اندوه فراوان، در حالی که بغض گلویش را به سختی می فشرد، گفت: «اگر مرا نبری فردای قیامت از تو شکایت خواهم کرد، اگر من برگردم و در مسیر خانه تصادف کنم و کشته شوم تو جواب خدا را چه خواهی داد؟ من می خواهم امام حسین (ع) را زیارت کنم، شما چرا مانع می شوید؟»^(۲) این حال عمومی برادران در موقع حرکت به سوی خط مقدم بود و بدین ترتیب، گردان امام حسین (ع) در ساعت ۱۴:۱۰ به علت طولانی بودن مسیرش زودتر از گردان حضرت سیدالشهدا (ع) به راه افتاد و پس از طی مسافتی، در تقاطع آبراه موه، فرقان، شمس ۴ و فتح ۳ به آبراه یاسر وارد شد تا پس از توقف کوتاهی و فرارسیدن تاریکی شب، به حرکت خود ادامه دهد. با غروب خورشید، برادران با سوز و گداز خاصی نماز را به جا آوردند و مجدداً، با عبور از آبراههای مقداد، سلمان، حسین ۱ و ۲ خود را به نزدیک ترین مکان به دشمن رساندند. سپس، در لابه لای نیزارها مخفی و با رعایت سکوت منتظر دستورات بعدی فرمانده برای حمله به دشمن شدند.

گردان حضرت سیدالشهدا (ع) نیز حرکت خود را در ساعت ۱۴:۴۵ روز ۱۳۶۳/۱۲/۲۰ به ستون یک و خیلی آرام آغاز کرد. قرار بود که یک گروهان با بلم و دو گروهان بعدی با قایقهای موتوردار چینیکو حرکت کنند. در این روز، به دلیل نیامدن سکان داران این قایقها، نیروهای بسیجی که دو سه روز آموزش داده شده بودند، هدایت قایقها را به عهده گرفتند. هر گروهان سه دسته داشت و برای هر دسته پنج بلم در نظر گرفته شده بود، ضمن آنکه پنج نفر غواص نیز در یک بلم سوار شدند.

هر چند قرار بود دو گروهان بعدی نیز با قایق فرستاده

(۱) عده ای از نیروها فرصت را مغتنم شمردند و به عزاداری و نوحه سرایی مشغول بودند. متن اشعار که بیان جلوه هایی از حماسه، ایثار و شجاعت شهدای کربلا بود، آنچنان با اخلاص و معنویت پیوند خورده بود که هر شنونده ای را تحت تأثیر قرار می داد. ترجمه بیتي که در وصف سر بریده امام حسین (ع) بر سر نیزه خوانده می شد، عبارت بود از: «آن قطره خون که از گلو بریده امام حسین (ع) در بالای نیزه به زمین می چکد دارای این پیام است که، جنگ جنگ تا پیروزی جنگ تا پیروزی، در حالی که برادران دست به شانه یکدیگر گذاشته بودند، دست راست خود را به سینه زده و هم زمان پای خود را محکم به زمین می کوبیدند (سبک خوزستانیها) یک صدا می سرودند: جنگ جنگ تا پیروزی لبیک یا خمینی».

(۲) یکی از همین برادران خطاب به فرماندهان گردان می گفت: «هر چند نیامدن برای ما رنج و فشار است، اما به دلیل آنکه مسئولان می گویند اسلام اجازه نمی دهد. ما به خاطر خدا و اسلام آن را می پذیریم». آن گاه، خطاب به رزمندگان که داخل قایق آماده حرکت بودند گفت: «ولی قول بدهید که اگر شهید شدید به یاد ما باشید و اگر موفق شدید، بخواهید تا ما هم جلو بیایم». برادر محمد سبزی، یکی از مسئولان گردان امام حسین (ع)، نقل می کند که: «در مقابل اصرار فراوان یکی از برادران نتوانستم مقاومت کنم. وقتی به او گفتم شما فعلاً بیاید از فرط خوشحالی فریادی کشید و بی اختیار گونه مرا بوسید و خود را با تجهیزات به داخل قایق انداخت». [شبنده های راوی].

قوطی کنسرو کرد و بی آنکه غذایی با نان همراه باشد آن را در دهان خود گذاشت.

برادر باکری سپس، بادگیرهایش را پوشید و از برادران خداحافظی کرد و به طرف قایق فرماندهی رفت، در این قایق که روی چند پل خیبی نصب شده بود و روی آن یک اطاق نه، ده متری با سقف ساخته بودند، بی سیم مادر، وسایل تدارکاتی و خدماتی قرار داشت. چند لحظه بعد، پس از آمدن چند نفر دیگر از مسئولان لشکر، قایق در آبراه رعد به حرکت درآمد تا اینکه در چندصد متری تقاطع آبراه رعد و آبراه خیبر برای هدایت لشکر متوقف شد.^(۱) در این زمان، فرمانده لشکر با فرماندهان دو گردان خط شکن تماس گرفت و پس از بررسی آخرین وضعیت آنان منتظر دستور قرارگاه شد.

حرکت گردان حضرت ابوالفضل(ع) و بروز فاجعه‌ای اندوهبار

در حالی که نیروهای گردان موج نخست و تعداد دیگری از نیروهای موج دوم به اسکله منتقل شده بودند، نیروهای گردان حضرت ابوالفضل(ع) آماده شدند تا از طریق هلی‌برد به منطقه عملیاتی انتقال یابند، اما متأسفانه، با حادثه ناگواری روبه‌رو شدند. برادر رحیم نوعی اقدام، فرمانده این گردان، در مورد سرنوشت نیروهای گردانش گفت:

شوند، اما به دلیل کمبود قایق، به ناچار، یک دسته از آنها در اسکله باقی ماندند. این نیروها در آبراه موته جلو رفتند و حدود هشتصد متر مانده به پایان آبراه (نرسیده به آبراه زید) توقف کردند و یک ساعت منتظر ماندند تا هوا تاریک شود. سپس، بدون آنکه دشمن آنها را ببیند، به سمت آبراه زید ۳ به جلو حرکت کردند.

گروهان نخست (بلم سواران)، که زودتر حرکت کرده بود، در انتهای آبراه زید ۳ منتظر مانده و تیم غواصی پنج نفره نیز با یک بلم تا نزدیکیهای سیم خاردار جلو رفته بود؛ چرا که قرار بود آنان تا حد امکان به دشمن نزدیک شوند. این گردان پس از توقف در محل در نظر گرفته شده، منتظر دستور فرماندهی برای آغاز عملیات شد.

حرکت فرماندهی

ساعت ۲۰:۳۰، در سنگر فرماندهی لشکر (جزیره مجنون پد ۵) سفره ساده شام با مقداری نان لواش خشک و یکی دو تا کنسرو پهن شد، برق خاموش بود و در پرتو نور ضعیف چراغ زنبوری، برادر باکری ضمن پاسخ به پرسشهای مسئولان لشکر گاه به گاه، چند تکه نان خشک داخل قوطی کنسرو می‌کرد و به دهان می‌گذاشت، مراجعات برادران و مسائل عملیات نگذاشت که او بیش از چند لقمه بخورد. شاید هم به عمد، کم غذا خورد. یک بار مشاهده کردم که در حین صحبت با نفر کناری اش تنها نان خشک را داخل



(۱) مشاهدات راوی (محمد الهیاری)

«از صبح شب آغاز عملیات (۱۳۶۳/۱۰/۲۰)، برادران را به محل تجمع (باند هلی کوپتر) بردیم... در آنجا، یک نفر از برادران ارتش در مورد نحوه سوار و پیاده شدن به هلی کوپتر توضیحاتی ارائه داد. نیروها قرار بود که با دو فروند هلی کوپتر به محل مأموریت هلی برد شوند، آن شب تا صبح را منتظر ماندند، ولی از حرکت خبری نشد. بعد از نماز صبح (قبل از طلوع آفتاب)، دستور آمد که برادران به محل تجمع قبلی خود (پانزده کیلومتری باند هلی کوپتر، موقعیت شهید رهبری) برگردند. برای این کار هشت دستگاه اتوبوس آمد و ساعتی بعد به محل تجمع رسیدیم. برادران به علت خستگی مفرط با همان تجهیزاتی که حمل می کردند، به استراحت پرداختند، اما هنوز چند دقیقه نگذشته بود که من صدای هواپیما شنیدم، از چادر بیرون آمدم و دیدم چهار فروند جنگنده عراقی در حال نزدیک شدن به مقر هستند. به سرعت برگشتم و فریاد زدم: برخیزید! برخیزید! هواپیماهای دشمن بالای سر ما هستند!! اما متأسفانه، صدای من به همه چادرها نمی رسید، ضمن آنکه برادران به دلیل بیداری در شب پیش و خستگی زیاد در خواب بودند. بدین ترتیب، به جز چند نفر، دیگران بیدار نشدند. این در حالی بود که یکی از هواپیماهای دشمن که از سرعت خود کاسته بود، آنقدر پایین آمده و به ما نزدیک شده بود که بدون مزاحمت پدافدها، به راحتی با کالیبرهایش به سوی ما آتش گشود و درست، مانند یک هلی کوپتر عمل کرد. در این حمله، دوازده فروند از هواپیماهای دشمن در دسته های چهارتایی روی چادرها آمدند، از هر دسته یک فروند جدا می شد و ضمن کم کردن ارتفاع خود، هدف را بمباران می کرد و می رفت. تمامی چادرها که در کنار هم تشکیل یک مربع می دادند، غیر از ضلعی که دستشویی بود، به ترتیب، بمباران شدند. با پرتاب بمب خوشه ای از یکی از هواپیماهای دشمن بیشتر چادرها آتش گرفتند. دومین هواپیما ضلع دیگر را که محل استراحت بیشتر نیروها بود، هدف راکت های خود قرار داد. سومین هواپیما نیز، ضلع روبه رویی را که محل استراحت یک گروهان و انبار مهمات و تدارکات بود، با بمب خوشه ای بمباران کرد و پس از آن، هواپیما چهارمی چادرها را هدف راکت قرار داد و پس از این همه، یکی از هواپیماها دوباره برگشت و چادرها را با کالیبرش زیر رگبار گرفت. به دنبال این حمله هوایی دشمن، جهنمی از آتش به پا شده بود، بدین ترتیب، برادران غافل گیر و مظلومانه شهید شدند. در واقع، از آنجا که آنها با تجهیزات

خوابیده بودند، به محض آتش گرفتن لباسهایشان به دلیل انفجار نارنجکها و مهمات همراهشان هم خودشان شهید و مجروح می شدند و هم آن دسته از افرادی که با زحمت زیاد و تحمل گرمای بسیار سوزان خود را به چادرها رسانده بودند، زخمی و شهید می کردند.

در مدت زمان کوتاهی، هشت دستگاه اتوبوس آتش گرفتند و سوختند. یکی دو چادر که راکتها مستقیماً به آنها خورده بودند، با نفرات، تجهیزات و وسایلشان به طور کلی از بین رفتند.

پس از این حادثه، تنها یک گروهان از بسیج ماند که با گروهان مأمور به ارتش، که آنها به مقر خودشان برگردانده شده بودند، مجدداً سازمان دهی شدند و چند روز بعد (شب سوم)، در عملیات شرکت کردند که بیشتر آنها شهید شدند. از نیروهای ارتشی نیز تعداد بسیار محدودی باقی مانده بودند که به ارتش برگردانده شدند.^۲

به عقیده برادر نوعی اقدام علت لورفتن مقر این بود که هنگام نقل و انتقال اتوبوسها هواپیمای دشمن در منطقه در حال گردش بود و متوجه حرکت هشت دستگاه اتوبوس و تجمع آنان در موقعیت شهید رهبری شد. البته، برادر اصلولو، معاون گردان، عقیده دیگری داشت و می گفت: «دشمن از هدف گردان موقعیت و ترکیب آن اطلاع داشت».

آگاهی دشمن^(۱)

هرچند دشمن در آستانه عملیات اقدامات و تحرکاتی که هوشیاری و اطلاع نسبی او از عملیات را نشان دهد، نداشت، اما با توجه به گزارش عملیات بدر نسبت به انجام عملیات آگاه بود.

در تاریخ ۱۳۶۳/۱۷/۲۸، یکی از منابع اطلاعاتی دشمن خبر حمله ایران در هورالهویزه را به اطلاع عراق رساند؛ موضوعی که آمادگی صد درصد دشمن را در این تاریخ باعث شده بود. در همین زمان، حساسیت دشمن روی پد الحجره زیاد شد و دستور شناسایی مفصل پد مزبور را صادر کرد. در همین تاریخ، نیروهای بی کیفیت جیش الشعبی از نقاط حساس عقب برده شدند و نیروهای قوی سازمانی جایگزین آنها شدند. بدین ترتیب، در تاریخ ۱۳۶۳/۱۲/۸، دشمن به یقین رسیده بود که حمله آینده از منطقه الهویزه خواهد بود.

در تصدیق مطالب مزبور اشاره به این نکته کافی است که سرهنگ دوم الیاس خضر، فرمانده گردان ۲ تیپ ۴۲۹ پیاده تحت امر لشکر ۳۵، در بازجویی خود پس از اسارت

(۱) بخش، آگاهی دشمن را برادر مهدی خداوردی خان با استفاده از گزارش عملیات ۰۶۲۵ مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ تهیه کرده اند.



سمت چپ گردان وارد عمل شد و حساسیت و هوشیاری دشمن را برانگیخت. بدین ترتیب، نیروهای دشمن به شلیک منور اقدام کردند و امکان عمل را از گردان خط‌شکن گرفتند.^(۵) با این حال، ساعت ۲۳:۵۰ نخستین دسته از نیروهای گردان به سیل‌بند دشمن رسیدند و درگیری را آغاز کردند.^(۶) یک تیم غواصی نیز بدون درگیری به خط دشمن رسید، اما تیم دوم پیش از رسیدن به خط با دشمن درگیر شد و تیم سوم نیز که اطراف قایق فرمانده گردان بودند، به سیل‌بند دشمن حمله کردند. در همین زمان، یک گلوله به قایق فرمانده گردان خورد و آن را از کار انداخت، اما با دو قایق دوشکا سوار به جلو کشیده شد. این دو قایق مأموریت داشتند سمت چپ و راست دشمن را با ایجاد آتش مشغول کنند، اما خدمه آنها روحیه لازم را برای این کار نداشتند.

اعتراف کرد: «طی بیست روز پیش از عملیات، بارها به ما ابلاغ شده بود که نیروهای ایرانی آماده حمله اند، هوشیار باشید.»^(۳) وی درباره اطلاع از ساعت عملیات نیز گفت: «شب عملیات ساعت ۲۰:۰۰ به من ابلاغ شد که براساس شنود از بی‌سیمها، نیروهای ایرانی قصد حمله و تعرض دارند؛ بنابراین، نیروهای خود را به حال آماده باش درآوردیم».^(۴)

شب نخست، عملیات در محور شمالی

شب نخست عملیات، گردان سیدالشهدا(ع) با سیصد نفر وارد عمل شد.^(۱) البته، به دلیل کمبود قایق، نیروهای امدادگر و برخی دیگر از نیروهایش به همراه خود بی‌سیم نبرده بودند. حدود ساعت ۰۰:۲۳ در حالی که تیمهای غواصی تازه حرکت کرده و هنوز به خط دشمن نرسیده بودند،

(۱) گزارشی درباره چگونگی عملیات گردان امام حسین(ع) (خط‌شکن) و گردان حضرت قاسم(ع) (گردان دوم) در محور نداده است.
(۲) پیام فرمانده کل سپاه

پس از بیست دقیقه از آغاز عملیات، برادر قصاب، فرمانده گردان امام حسین(ع)، در پی اعلام رمز عملیات، پیام فرمانده کل سپاه برادر محسن رضایی را قرائت کرد: «بسم‌الله الرحمن الرحیم. قال الله‌العظیم: یا ایهاالنبی، جاهدالکفار و المنافقین و اغلظ علیهم و مأویهم جهنم و بئس‌المصیر و ایضاً قال: و‌السابقون الاولون من‌المهاجرین و‌الانصار و‌الذین اتبعوهم باحسان، رضی الله عنهم و رضوا عنه و اعد لهم جنات تجری من تحت الانهار خالدین فیها ابداً، ذلک الفوز‌العظیم. (آیات ۷۳ و ۹۹ برائت) بسیجیان دلاور، سربازان فداکار، پاسداران اسلام، امید آفرینان آوارگان لبنان، افغان، عراق، آبادان و خرمشهر، ای شیران خط‌خطه‌اسلام، یک میلیارد مسلمان چشم به راهتان هستند، مادران فلسطینی، لبنانی، افغانی و عراقی، بر بالین کودکان شیرخوارشان، سرود آزادی و مقاومت شما را زمزمه می‌کنند. دست به سر و روی جگر گوشگان‌شان می‌کشند و خونی را که از اصابت گلوله اسرائیل و امریکا بر جبین آنان نشسته است، پاک می‌کنند و می‌گویند: ناراحت نباش عزیزم که بسیج خواهد آمد، سپاه خواهد آمد، ارتش اسلام خواهد آمد، آن دیگری بر بالین جسد پدر و مادرش در جنوب لبنان و در آبادان و خرمشهر نشسته و می‌گوید: ربنا و اجعل لنا من لندنک ولیاً و اجعل لنا من لندنک نصیراً. پس رزمنده عزیز، به خروش، به رزم، سرود مقاومت و آزادیت را با آهنگ رگبار مسلسل خود بیامیز و حماسه‌ای بی‌افزین که مولایت این زمان را وعده داده است. برادر جان فریاد کن که ای ظالمان، ای نامردان اگر راست می‌گویید. منتظر باشید که آمدیم، خدا یار ماست ما بر خدا توکل کردیم، پیراهن ترس را پاره کردیم و بر نفسمان آنچنان تاختیم که بیچاره راه فرار را جست‌وجو می‌کرد... رزمندگان به‌سوی جهاد بشتابید که سرنوشت جنگ و انقلاب و اسلام و رزم انقلابی‌مان باید در جلوی روی شما تعیین شود و خوشا به‌حال کسانی که در این لحظات در اقیانوسی از صلاح و ثواب و مغفرت قرار گرفته‌اند! برادران بشتابید به سوی خدا فقط او را بپرستید، فقط از او یاری بخواهید و هیچ‌کس را شریک او قرار ندهید، به پاکی نور (آن هم نوری که حجابها از مقابلش برطرف شده‌اند) خدا را بپرستید، صبر را پیشه خود کنید و با اراده‌ای که نفس راه فرار در مقابل آن نداشته باشد، بر خدا توکل کنید و با آرامش و خونسردی کامل به دشمن نزدیک شوید و آنچنان بر او بشورید که از زمین و آسمان مورد هجوم فرار گیرد، هیچ غباری نباید از حرکتتان برخیزد، هیچ صدایی نباید از قدمهایتان به گوش برسد، آن گاه مانند صیحه‌ای الهی آن‌سان به دشمن یورش برید که دشمن قبل از اصابت گلوله شما به قلب او، ناگهان بمیرد. مطمئن باشید که خداوند با شماست و محال است وعده‌ای را که داده است وفا نکند و در پایان یاد زهرا، بزرگ‌ترین مظلومه تاریخ را (که جهان به گرد خانه او می‌چرخد) همواره زنده نگاهدارید».

به امید دیدار؛ برادر شما محسن رضایی

سنگرهای اطرافش را زیر آتش گرفتند و ارتباطش را با آن سنگرها قطع کردند. بر اثر شدت آتش خودی، نیروهای عراقی که ۲۵ نفر می‌شدند، از سنگر خارج شدند و فرار کردند که به غیر از تعدادی از آنان بقیه کشته شدند. علت مقاومت سنگر مزبور این بود که درون سیل بند کنده شده بود و پوشش مناسبی داشت.

روز نخست عملیات

با فرارسیدن روشنایی صبح، نیروهای خودی سنگرهای مزاحم دشمن را سرکوب کردند. نیروهای تیپ ۴۴ قمرینی هاشم (ع) نیز موفق شدند پل مهم و استراتژیک

وقتی که سیل بند دشمن به وسیله گروهان اول از سمت چپ و راست گشوده شد، گروهان دوم خود را به سمت راست سیل بند رساند و به طول ۷۵ کیلومتر با دشمن درگیر شد. گروهان سوم نیز، که یک رسته اش روی اسکله باقی مانده بود، از سمت چپ سیل بند وارد عمل شد و منطقه درگیری خود با دشمن را هشتصد متر گسترش داد.

گردان علی اکبر (ع)

گردان علی اکبر (ع)، دومین گردان عمل کننده در محور ۲، ساعت ۲:۳۰ تا ۳:۰۰ بامداد روز ۱۳۶۳/۱۲/۲۱ (یعنی تقریباً دو ساعت پس از پاک سازی خط اول)، به محل مأموریت رسید و

ماموریت لشکر ۳۱ عاشورا در روز دوم عملیات، تصرف منطقه کیسه‌ای رود دجله و عبور از آن و در نهایت، پدافند در حاشیه این رودخانه بود

جویر را منفجر کنند و یک گروهان خود را به خط دوم دشمن در کنار دجله برسانند. کسب این موفقیت و فرار نیروهای دشمن منطقه مقابل گردان حضرت سیدالشهدا (ع) را خالی کرد. برادر جمشید نظمی، فرمانده گردان سیدالشهدا (ع)، درباره روز نخست عملیات گفت:

«ساعت ۱۱:۰۰ الی ۱۱:۳۰ صبح، متوجه شدیم دشمن نیروهایش را به سمت نهر روطه در جنوب حرکت می‌دهد. ساعت ۱۲:۰۰ ظهر بود که به نزدیک ترین قسمت کیسه‌ای دجله (کنار نخلها) رسیدیم. نیروها از سیل بند کنار دجله عبور کردند و از شرق دجله به طرف غرب آن آتش گشودند، در همین لحظه‌ها، برادر باکری و امین شریعتی به آنجا آمدند و با دستور برادر باکری برای رفتن به آن طرف دجله، در صدد تهیه لباس غواصی و وسایل عبور برآمدیم، سیمهای تلفن را بستیم و با استفاده از لباس غواصی کوشیدیم از رودخانه عبور کنیم، اما جریان آب مانع از این کار شد. پس از آن، به فکر قایق افتادیم. یک ماشین ایفای عراقی آنجا بود که برادر باکری آن را روشن کرد و با آن یک قایق و یک بلم را برای عبور از دجله به کنار رود آوردیم، اما از طرف مقابل، عراق به تیراندازی اقدام کرد. بدین ترتیب، نیروهای خودی از حرکت در روز منصرف شدند و قرار

با راهنماییهای فرمانده گردان سیدالشهدا (ع) بابت سیم از معبر روی سیل بند دشمن رفت، اما به دلیل اشتباه در مسیر حرکت آبراه، فرمانده این گردان و دو دسته از افراد یک گروهان در آبراههای منطقه سرگردان بودند. البته، گروهان دیگر که توانسته بود در ساعت ۲:۳۰ بامداد خود را به خط برساند، وضعیت تشکیلاتی آشفته و وضعی داشت. افراد این گروهان پس از پیاده شدن از قایق، به دلیل عدم حضور فرمانده در منطقه درمانده شده بودند. آنان بدون توجه به یادآورهای فرمانده گردان حضرت سیدالشهدا (ع) که مرتب فریاد می‌زد: «تجمع نکنید و پخش شوید»، به طور متراکم، در پای سیل بند در انتظار فرمانده خود بودند که ناگهان، یک گلوله توپخانه دشمن میان آنها فرود آمد و چهار، پنج نفر از آنها را شهید و سیزده، چهارده نفر دیگر را مجروح کرد. پس از این حادثه، آنان با تبعیت از دستورات فرمانده گردان حضرت سیدالشهدا (ع) به سوی مواضع دشمن - در خط حد خودشان - هدایت شدند و پس از دقایقی، در حالی که نیروهای دشمن در حال فرار از معرکه بودند، کم کم، خود را از طریق جاده‌ای که به طور مستقیم به خط دوم وصل می‌شد به اهدافشان نزدیک کردند.^(۱)

یکی از سنگرهای دشمن در خط اول، تا صبح مقاومت کرد تا اینکه نیروهای خودی با استفاده از روشنایی،

(۱) کمبود قایق مناسب برای ترابری نیروها، یکی از مشکلاتی بود که لشکر ۳۱ عاشورا را در جریان عملیات، به‌ویژه هنگام انتقال نیروهای موج دوم و سوم در نیمه شب به شدت با بحران روبه‌رو کرده بود، به طوری که برادر باکری در ساعت ۳:۴۵ نیمه شب، در تماس با قرارگاه با عصبانیت ضمن درخواست قایق گفت: «شما قایق کمک کنید، بابا کمبود قایق پدر ما را درآورد». همین امر تا بعد از ظهر روز بعد همچنان، به قوت خود باقی مانده بود؛ بنابراین، از پیامدهای آن نرسیدن نیروی کافی به خط بود که ایجاد زائده‌ای را در خط حد لشکر ۳۱ عاشورا و نیز میان لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع) و تیپ ۴۴ قمرینی هاشم (ع) (حدود پانصد متر) باعث شد که پاک‌سازی نگردد و دشمن در این زائده‌ها حضور داشت.

بنابراین، نخستین تیم از گروهانی که به خط زده بود، به سرعت خود را به آن سوی دجله رساند و به چپ و راست خود باز شد، به همین ترتیب، دیگر نیروهای گردان مطابق طرح مانور در خط حد خود گسترش یافتند. یک گروهان از سمت راست ساحل دجله و یک گروهان از سمت چپ آن محل کیسه‌ای را دور زدند تا به گلوگاه آن رسیدند، گروهان سوم نیز از وسط کیسه‌ای عمل کرد. ساعت ۱:۰۰ بامداد نیروها با عبور از دجله و تصرف منطقه کیسه‌ای و پاک‌سازی دیگر مناطق در پشت دجله (بخش حرابه)^(۱) با دشمن درگیر و تا صبح پدافند کردند.

روز دوم (۱۳۶۳/۱۲/۲۲)

در روز دوم نیز، درگیری همچنان ادامه یافت. ساعت ۱:۰۰ صبح برادران بشردوست، امین شریعتی (از قرارگاه کربلا)، احمد کاظمی (فرمانده لشکر ۸ نجف اشرف) و برادر باکری در قسمت شرق دجله (کیسه‌ای) کنار یک کانال دربارہ آخرین وضعیت نیروهای تحت امر قرارگاه کربلا، بحث و گفت‌وگو کردند. در بین سخنانشان روی این مسئله که امشب به سمت اتوبان بروند و از دو طرف آن به سمت جنوب سرازیر شوند، بحثهایی صورت گرفت و قرار شد که لشکر عاشورا مقدمات این کار را فراهم کند. پس از آن، به اتفاق برادر باکری، برادر احمد کاظمی و یکی دو نفر بی سیم چی و سکان دار سوار یک قایق شدیم و روی دجله کیسه‌ای را به سمت جنوب دور زدیم تا به گلوگاه کیسه‌ای در شمال الکرام رسیدیم، سپس، از قایق پیاده شدیم و مقداری جلو رفتیم، پس از آنکه برادر باکری و کاظمی منطقه را شناسایی کردند و برادر باکری اتوبان را به

شد شب در تاریکی هوا، از روی دجله عبور کنند؛ بنابراین، پس از مقاومت در آن محل، برادران چند ساعت به استراحت پرداختند».

شب دوم: از طرح ریزی تا اجرای عملیات

آسیب‌پذیری خط پدافندی و احتمال وقوع خطرهای جدی ناشی از آن باعث شد تا فرماندهان طرح تأمین اطمینان بخشی را تهیه و تنظیم کنند. پس از نشست فرماندهان، آنچه سهم لشکر ۳۱ عاشورا شد، تصرف فرورفتگی دجله (منطقه کیسه‌ای) و عبور از دجله و پاک‌سازی سمت چپ محور لشکر (دهکده الکرام - راست نهر روطه) و پدافند در حاشیه رودخانه دجله بود. در همین راستا، یک گردان از تیپ ۲ لشکر ۲۸ ارتش در شرق دجله، قسمت خالی مانده منطقه جویر را پوشش و گردان دیگری در غرب دجله سرپل تصرف شده از سوی لشکر ۳۱ عاشورا را تا حدی توسعه می‌داد. به دنبال این تصمیم، برادر مهدی باکری ضمن برآورد آخرین وضعیت دشمن، استعدادی را به اندازه یک گردان برای انجام طرح مزبور در نظر گرفت.

ساعت به ۲۴:۰۰ نزدیک می‌شد. نیروها را بیدار کردند و کنار نخستین کانال کشاورزی آنها سوار قایق شدند و به آرامی روی رودخانه دجله به سمت مواضع دشمن به حرکت در آمدند. ناگهان، در موقعیت مناسبی، به طور همه جانبه، آتش سنگینی به سوی خط دشمن (محلی که ظهر تیراندازی کرده بودند) برای ارزیابی واکنشی نیروهای عراقی به اجرا در آوردند. همان‌گونه که انتظار می‌رفت، نیروهای دشمن واکنشی جدی از خود نشان ندادند؛



(۱) حرابه در نسخه نخست این گزارش، حدیبه نوشته شده بود و همچنین، در برخی از کالکهای عملیاتی، حدیبه و در نقشه همایون (عراق) با مقیاس ۱/۵۰۰۰۰ تهیه شده از سوی اداره جغرافیایی ارتش جمهوری اسلامی، الحرابه و حرابه آورده شده است.

برادر کاظمی نشان داد، از مسیری که آمده بودیم، به عقب برگشتیم تا به محل قبلی در شرق دجله رسیدیم.

بسیجیان در حال آوردن پلهای [خیبری] نفررو بودند که حدود پانزده عدد از آنها را از کنار به هم وصل کرده بودند. برخی از نیروها در حال وضو گرفتن با آب دجله و گروهی در حال نماز و تعدادی دراز کشیده بودند. افرادی هم در حال خوردن نان و پنیر و خرمایی بودند که دیشب، به عنوان جیره در داخل کیسه‌های پلاستیکی برایشان فرستاده بودند. تعداد زیادی از برادران نیز در چند متری دجله نماز می خواندند.

هرچند وقت یکبار، هواپیماها و هلی کوپترهای دشمن در آسمان منطقه ظاهر می شدند. گاهی، هلی کوپتر آنها آنقدر پایین می آمد که به راحتی پروانه‌های گردان آن دیده می شد، اما اقدامی انجام نمی دادند؛ چرا که پدافندهای خودی به سمت آنان تیراندازی می کردند.

پس از ادای نماز ظهر و صرف مقداری نان و پنیر، دوباره، نزد برادر باکری رفته که داخل یک جیب کوچک نظامی نشسته بود و به علت سرد شدن هوا و همراه نداشتن اورکت در داخل آن کز کرده بود. وی با چشمانی که به علت چند شب نخوابیدن سرخ شده بود، با صدای گرفته گاه گاهی، با بی سیم تماس می گرفت. در همین حال، برادر رستم خوانی مسئول محور ۲ نزد برادر باکری آمد و به وی گفت:

«نیروهای دشمن در کنار پل و روی دجله پاشیده شده و سازمانی ندارند، امشب، حتماً باید برویم و پل روی اتوبان (در شمال جوبیر) را منفجر کنیم و گرنه چند روز دیگر به منطقه می ریزند و همه را قلع و قمع می کنند!»

وی همچنین اضافه کرد:

«شما دو گردان به من بدهید تا بروم کار را تمام کنم، خواهش می کنم که مطلب را به قرارگاه بگو و فشار بیاور تا قبول کنند.»

برادر باکری حرف او را تأیید کرده و گفت:

«حالا ببینم چه می شود.»

ساعتی از این گفت گو نگذشته بود که برادر احمد کاظمی پشت بی سیم به برادر باکری گفت:

«مهدی صحبتی که با هم کردیم راجع به آن طرف دجله و اتوبان، فعلاً آن حرفها را رها کن و بچه‌هایت را بردار و به سمت پایین (جنوب) طرفهای همایون بیا کمک ما.»

وی روی این مسئله تأکید کرد و از برادر باکری خواست تا از سمت شرق دجله نیروهایش را به طرف جنوب روی همایون سرازیر کند و افزود:

«برادر امین شریعتی می آید و قضیه را کاملاً به شما می گوید.»

پس از این بی سیم بود که لشکر عاشورا مأمور شد برای کمک به لشکر ۸ نجف به سمت جنوب حرکت کند.^۷ برادر جمشید نظامی، فرمانده گردان سیدالشهدا (ع)، در این باره می گوید:

«عصر روز ۱۳۶۳/۱۲/۲۲، به نیروهای لشکر اطلاع دادند که باید به سمت، همایون بروند. بدین ترتیب، آنها دو گروهان با دو معاون گردان را به عنوان احتیاط گردانهای امام حسین (ع)، گردانهای علی اکبر (ع)، علی اصغر (ع) و نیروهای اعزامی گردان سیدالشهدا (ع) به روستای الکرام فرستادند اما آنها هنگامی به همایون رسیدند که گردانهای مزبور وارد عمل شده بودند.»

شب سوم (۱۳۶۳/۱۲/۲۲ - عملیات در محور همایون)

به دنبال این تصمیمها در ساعت ۲۱:۳۰، برادر مهدی باکری جلسه فوق العاده‌ای را با فرماندهان گردانهای امام حسین (ع)، امام سجاد (ع)، حضرت علی اصغر (ع)، حضرت علی اکبر (ع) و حر برگزار کرد. در این جلسه، فرماندهی ضمن تأکید بر تهدیدهای دشمن و خطرهایی که متوجه لشکر ۸ نجف اشرف در جناح چپ می باشد، حساس بودن منطقه و ضرورت کمک لشکر عاشورا به آنان را یادآور شد. سپس، طرح مانوری را به اتفاق مسئولان گردانها تنظیم و خود را آماده اجرای عملیات کرد. در این طرح، که تعدادی از فرماندهان بدون شناسایی از منطقه ناچار به انجام آن بودند،^(۱) مقرر شد نخست، دو گردان امام حسین (ع) و حر از قسمت شرق دجله از نهر روطه به سمت جنوب حرکت کنند. سپس، گردانهای حضرت علی اصغر به عنوان پشتیبان گردان امام حسین (ع) و گردان حضرت علی اکبر (ع) به عنوان پشتیبان گردان حر در موج دوم و پشت سر آنها به کمکشان بشتابند. طبق طرح گردان حر و گردان علی اکبر (ع) که پشت سر آن بود، باید نزدیک جاده نظامی بعد از خط دوم دشمن و گردان امام حسین (ع) و گردان پشت آن، گردان علی اصغر (ع) در سمت راست آنها - نزدیک دجله - عمل می کردند.

عملیات شب سوم مطابق طرح پیش بینی شده آغاز شد. در این مرحله از عملیات، افزون بر نیروهای لشکر ۳۱ عاشورا، سه گردان از لشکر ۸ نجف و دو گردان از لشکر ۲۷ حضرت رسول (ص) حضور داشتند. این یگانها توانستند ضمن پاک سازی و انهدام دشمن تا خط الهاله پیش روند،

(۱) [برادر مهدی باکری که شاهد چهره پرسش برانگیز فرماندهان شده بود]. خطاب به برادران می گوید: «به دلیل کمبود وقت، فرصت شناسایی و توجیه بیشتر نیست، اما باید هر طور شده وارد عمل شویم.»



شب پنجم: (۱۳۶۳/۱۲/۲۴) شب پرحادثه

برادر نظمی در مورد وضعیت شب پنجم گفت: «برادر باکری عصر نزد برادران آمد و گفت: باید امشب به سمت جلو حرکت کنیم؛ سپس، توضیح داد که گردانهای امام سجاد، (ع) امام حسین (ع) و سیدالشهدا (ع) از لشکر خودمان و لشکر نجف اشرف در روستاهای النخلة، حریبه و ابوعران^(۱) عمل خواهند کرد».

چند دقیقه بعد، دشمن که پیش از این حرکت چشم گیری نداشت، فعالیت خود را آغاز کرد و آتش شدیدی را روی کیسه ای ریخت و باعث شد تعدادی از برادران شهید و مجروح شوند. بدین ترتیب، نیروها به ناچار، به سمت شرق دجله برگشتند.

در طرح مانور شب پنجم، که برادر باکری توضیح می داد، قرار شد که گردان سیدالشهدا (ع) از روی جاده خاکی وسط کیسه ای عبور کنند و یک گروه از آن به استعداد ۲۳ نفر به سمت حریبه حرکت کند و گروهی دیگر به استعداد ۲۵ نفر به سمت اتوبان روانه شود و از آنجا به طرف راست (شمال) ادامه عملیات دهد. همچنین، قرار بود گروه سوم به استعداد ۵۸ نفر روی پل الصفحه (اتوبان) برود و در انتظار رسیدن تیم تخریب در کنار پل بماند.

اما به دلیل ارتفاع کم جاده و نبود دستگاہ مهندسی برای زدن خاکریز و بر اثر پاتک دشمن در نزدیکی ظهر روز بعد (روز سوم) به خط همایون برگشتند.

برادر محمد أصانلو، معاون گردان حضرت ابوالفضل (ع) - که بنابه دستور برادر باکری به کمک مسئولان گردان حُر رفته بود^(۱) درباره چگونگی عملیات در خط همایون گفت: «پس از طی مسافتی، به پنجاه متری دشمن رسیدیم، عراقیها نورافکنها را روشن کردند و از پشت خاکریزها، نیروهای ما را که در سطح صاف قرار گرفته بودند، زیر رگبار مسلسل و تانک گرفتند و بدین ترتیب، تعدادی از نیروها شهید و مجروح شدند. حرکت برای برادران خیلی مشکل و موقعیت ما نسبت به دشمن خیلی نامناسب بود، طوری که به سختی می شد به سمت جلو حرکت کرد. به هر حال، برادران مقداری جلو رفتند و با رسیدن به نخستین کانال کشاورزی، تصور کردند به کانال سوئیب رسیده اند؛ بنابراین، در منطقه ای (پشت همایون) حالت پدافند به خود گرفتند، این در حالی بود که تا نهر سوئیب، دو کانال دیگر مانده بود».

برادر جمشید نظمی نیز درباره عمل روی خط همایون گفت: «وقتی نیروهای لشکر به کمک نیروهای لشکر نجف رفتند یک گروهان از گردان سیدالشهدا (ع) را که در منطقه مانده بود، برای تثبیت مواضع و کندن کانالهای ارتباطی روی سیل بند بردند و روز بعد (۱۳۶۳/۱۲/۲۳)، یعنی سومین روز عملیات، دو گروهان مأمور به خط همایون حدود ساعت ۱۲:۰۰ ظهر، به محل کیسه ای دجله برگشتند و شب را استراحت کردند. در چهارمین روز عملیات (۱۳۶۳/۱۲/۲۴)، نیروهای گردان کار مهمی نداشتند و تقریباً تا عصر در حال استراحت بودند. به هر حال، با عقب نشینی دشمن تا اندازه ای از نگرانی فرماندهی کاسته شد، اما به دلیل نامناسب بودن خط همایون و سست بودن خط پدافندی صفین (خط حد لشکر ۱۷ علی بن ابی طالب (ع)) که از اقدامات ضعیف مهندسی در ترمیم یا احداث خاکریزهای ضروری ناشی می شد، اوضاع چندان مورد رضایت فرماندهان نبود».

(۱) برادر اصانلو، معاون گردان ابوالفضل، درباره همکاری اش با گردان حر می گوید: «صبح ساعت ۱۰ بود که پس از گرفتن گروهانی که به ارتش داده بودیم، از جزیره به جلو حرکت کردیم، ساعت ۱۱:۳۰ به اسکله رسیدیم. در آنجا، با برادران باکری و رستم خوانی تماس گرفتیم و آمادگی خودمان را اعلام کردیم، برادر رستم خوانی گفت: «بباید اینجا و نخست، شما برای شناسایی به پشت دجله بروید و بعداً، نیروهای ما را وارد عمل کنید، بعد از این گفت و گو، نیروها را آماده کردیم و به اتفاق از هور رد شده و وارد منطقه عملیات شدیم. بنا به دستور رستم خوانی، خودم برای شناسایی غرب دجله از آن گذشتم و پس از اتمام کار، ساعت ۲۰:۰۰ برگشتم و دنبال نیروها رفتم که آنها را به جلو بیاورم که به برادر باکری، برخوردیم ایشان گفتند: «نیروها را به گردان امام حسین دادیم دنبال آنها نرو، شما با گردان حر وارد عمل بشوید». پس از برگذاری جلسه هماهنگی برای فرستادن نیروهای لشکر به کمک لشکر نجف، من نیز به همراه گردان حر به جلو رفتم».

(۱) ابوعران در برخی از کالکهای عملیاتی، ابوعوان و در نقشه همایون (عراق) با مقیاس ۱ / ۵۰۰۰۰ تهیه شده از سوی اداره جغرافیایی ارتش جمهوری اسلامی، ابوعبران نوشته شده است.

پس از انتقال پیکر مجروح مهدی باکری به قایق، دشمن قایق حامل وی را زیر رگبار مسلسل گرفت و پس از آن در نتیجه شلیک یک گلوله آر.پی.جی به سوی آن و آتش سوزی ناشی از پخش بنزین موتور قایق، شعله‌های آتش آن را فراگرفت

نیروهای مستقر روی پل می‌خواهد که آنجا را ترک کرده و به سمت حریبه عقب بکشند.

هوایما و توپخانه دشمن محل تجمع نیروها را زیر آتش گرفتند و تنها پل پیاده‌رو که روی دجله بود، بر اثر بمباران هوایما منهدم شد و نیروها در غرب دجله کنار حریبه ماندند تا تیم تخریب بیاید و پل اتوبان را منهدم کند. چند دقیقه بعد، دومین تیم تخریب با قایق به آنجا رسید و مهمات و مینها را تخلیه کردند، اما به دلیل نیاوردن کامل وسایل مورد نیاز و شدت آتش دشمن نتوانستند کاری انجام دهند. در نتیجه، به ناچار با به جا گذاشتن وسایل تخریب، زخمیها را برداشته و به عقب برگشتند. نزدیک ساعت ۸:۰۰ صبح، تیپ احمدبن موسی(ع) محل خود را ترک و عقب‌نشینی کرد و ۳۰ دقیقه بعد به فرمانده لشکر [۳۱] عاشورا خبر شهادت فرمانده گردان امام حسین(ع) (برادر اصغر قصاب) را اعلام می‌کنند.

ساعت ۹:۰۰ صبح اعلام کردند که تیپ قمر بنی‌هاشم(ع) نیز عقب آمده است. در سمت جنوب خطوط عملیاتی، نیروهای لشکر ۸ نجف تا ظهر در کنار پل ابوعران ماندند و نیروهای گردان سیدالشهدا(ع) از لشکر ۳۱ عاشورا نیز به درگیری خود با دشمن ادامه دادند. آنها حدود ساعت ۱۱:۰۰ صبح، در روستای حریبه، هشت تن از عراقیها را اسیر کردند. فرمانده گردان سیدالشهدا(ع) همراه با حدود دوازده نفر به برادر باکری در قسمت شمالی حریبه در کنار دجله ملحق می‌شود و یکی دو ساعت پس از آن، تانکهای دشمن پاتک خود را آغاز کردند. برادر نظمی در مورد آن گفت:

«من به علت خستگی زیاد خوابم گرفت. چند دقیقه بعد با صدای بلند برادران که می‌گفتند: تانک! تانک! از خواب پریدم. دیدم نفربرهای دشمن به سرعت حریبه را دور می‌زنند و از آنجا هم در حال رسیدن به سیل بند مقابل ما بودند. با این حرکت دشمن، محاصره ما حتمی بود. در این گیرودار، تعدادی از برادران روحیه خود را باخته بودند و [به زحمت] جلوی آنها را گرفتیم».

فرمانده با مشاهده تانکها و نفربرهای دشمن، پی در پی توصیه‌های لازم در مورد نحوه آرایش و مقابله با

ساعت ۲:۰۰ بامداد، نیروها برای اجرای طرح مانور پس از عبور از دجله از کیسه‌ای خارج شدند. ساعت ۳:۳۰ بامداد (روز ۱۳۶۳/۱۲/۲۵)، گروهان سوم که مأموریت حفاظت از پل اتوبان را داشت، اطلاع داد که روی پل منتظر رسیدن گروه تخریب هستند.

فرمانده گردان سیدالشهدا(ع) از فرماندهی لشکر می‌خواهد که تیم تخریب را اعزام کنند، آنان در پاسخ می‌گویند که تیم تخریب حرکت کرده است. در حالی که نیروها مشغول حفاظت از پل بودند، دشمن از بالای ساختمانهای حریبه آتش زیادی روی نیروهای خودی ریخت، به گونه‌ای که هنگام ورود تیم تخریب به منطقه یک گلوله توپ کنار آنان اصابت کرد و متأسفانه، مسئول تیم به شهادت رسید و یکی دو نفر نیز مجروح شدند.^(۱) به رغم وضع پیش آمده، فرمانده گردان سیدالشهدا(ع) تصمیم گرفت که با اعزام یکی دو نفر به جلو شدت آتش دشمن را کم کند تا تیم تخریب بتواند روی پل بیاید، اما از آنجا که گردان امام حسین(ع) به دشمن نزدیک‌تر بود، این کار به آنها سپرده شد. نیروهایی که کنار پل مستقر بودند، مرتب فشار می‌آوردند که «تیم تخریب هر چه زودتر وارد عمل شود، ما زیر آتش دشمن در شرایط سختی قرار گرفته‌ایم». گردان امام حسین(ع) تیم تخریب را جلو برد، اما در نزدیکیهای حریبه، به علت آتش شدید دشمن تیم تخریب موفق به عبور نشد. این وقایع تا روشن شدن هوا طول کشید و بدین ترتیب، امکان هرگونه عمل به کلی از بین رفت.

روز پنجم ۱۳۶۳/۱۲/۲۵

ساعت ۷:۰۰ صبح بود که تیم تخریب و نیروهای گردان امام حسین(ع) محاصره شدند. در همین حال، نیروهای مستقر روی پل اتوبان پشت سر هم بی‌سیم می‌زدند و می‌گفتند: «ما از چهار طرف، زیر آتش قرار گرفته‌ایم».

برادر باکری که امروز صبح، برای ارزیابی وضعیت نیروهای روی پل به نزدیکی آن رفته بود [از مقر فرماندهی در خطوط عقب] درخواست کرد که یک تیم تخریب دیگر بفرستند تا پل را منفجر کنند. فرماندهی همچنین، از

(۱) نکته جالب توجه اینکه مسئول تیم چند شب پیش از مأموریت خواب دیده بود که شهید می‌شود و چند نفر دیگر هم به او گفته بودند که خواب شهید شدن او را دیده‌اند.

عقب. من رفتم پیش او گریه کردم و قسمش دادم؛ برادر قمرلو (...) نیز خیلی به او اصرار کرد، اما او به عقب برنگشت و به من گفت: شما روی سیل بند آتش کنید تا من بروم این نارنجکها را بیندازم پشت آن. ما این کار را کردیم و او رفت نارنجکها را پرتاب کرد و برگشت. دوباره گفت: برو به خمپاره اندازهایمان بگو آتش بریزند. این کار را انجام دادم و برگشتم پیش او، بار دیگر گفت: برو به برادرانی که روی تپه کنار حریبه هستند بگو خودشان را بکشند به سینه تپه و سرها را پایین بیاورند که خطرناک است؛ دستورش را انجام دادم و برگشتم. این بار، گفت: از پشت بی سیم نیروی کمکی بخواه. رفتم با بی سیم درخواست نیرو کردم و تا آمدن کنار او، خطاب به من گفتم: نمی دانم نیروهای برادر جمشید نظمی در چه حالی هستند، برو خبری از آنها بیاور (آنها در چند متری برادر باکری قرار داشتند).

همین که رفتم دنبال آنها پس از چند دقیقه، دیدم یک قایق روی دجله در حال حرکت است که برادر قمرلو هم سوار آن بود، در همین لحظه، آتش آر.پی.جی، که قایق را نشانه رفت، توجه مرا به خود جلب کرد. کمی بعد از آن فهمیدم برادر باکری زخمی شده و وی را به آن قایق برده بودند که دشمن آن را به آتش کشید و برادر باکری به شهادت رسید.

برادر قمرلو، فرمانده گردانی که در همان روز سازمان دهی شده و همراه شهید باکری در آن قایق بود، می گوید:

«در سیل بند که بودیم دشمن تا بیست متری روی سیل بند رسید و من به برادر باکری گفتم: به خاطر اسلام شما برگردید، هرچند شما به شهادت علاقه دارید و می خواهید به لقاءالله برسید، اما اسلام به شما احتیاج دارد. خواهش می کنم بروید عقب ما اینجا هستیم، بر اثر اصرار زیاد من که تا حد گریه کردن رسیده بود، گفت: برو برادر تندرو (سکان دار تنها قایق باقی مانده در پشت خط) را بیاور سوار قایق کن. او زخمی شده است.»

رفتم او را آوردم داخل قایق، برادر باکری هم رفت و سوار قایق شد. آن را روشن کرد و چند لحظه توی فکر رفت و به نقطه ای خیره شد!

پس از این حالت، قایق را خاموش کرد و دوباره آمد پایین هرچه مدارک در جیب داشت درآورد، نقشه و دفترچه یادداشت و دیگر مدارک را پاره کرد و به داخل دجله انداخت و به ما گفت: هرکس نارنجک دارد بیندازد!

دشمن را به برادران گوشزد می کرد. آنان با جمع آوری باقی مانده موشکهای آر.پی.جی بی باکانه به شکار نفربرهایی پرداختند که به چهل تا پنجاه متری نیروها نزدیک شده بودند. برادر نظمی گفت:

«چند موشک آر.پی.جی به نفربرهایی که در چهل پنجاه متری ما بودند شلیک کردیم. با شعله ور شدن آنها، افراد داخلشان بیرون ریختند و پا به فرار گذاشتند که برادران از پشت سر آنها را می زدند. بقیه آنها هم با دیدن این صحنه عقب نشینی کردند.»^۹

پاتک دوم و غروب خورشید عاشورا

پس از دفع نخستین پاتک دشمن، برادر مهدی باکری کوشید که برادران تا شب مقاومت کنند تا با استفاده از تاریکی شب پل را منهدم کنند، آنان نیز حرف او را تأیید و برای ایستادگی آمادگی خود را اعلام کردند. ساعت ۱۴:۳۰، به فرمانده لشکر خبر دادند که دشمن از پل گذشته و وارد حریبه شده و از دشت باز مقابل قسمت کیسه ای دجله (نرسیده به گلوگاه)، دست به پاتک زده است.

سماجت دشمن در تداوم پاتک موجب شد که سیل بند مقابل فرماندهی از نیروی خودی خالی شود و به دست دشمن بیفتد. بدین ترتیب، نیروهای خودی در داخل شهرک و پشت سیل بند درحالی که محاصره شده بودند، با دشمن مقابله کردند. به دلیل تنگ تر شدن محاصره، برادر نظمی به برادر باکری گفت: «شما بروید عقب، ما اینجا هستیم»، اما برادر باکری پاسخ داد: «ما می خواهیم بجنگیم، چگونه برگردیم عقب، مسئله اسلام در میان است». این پاسخ برادر نظمی را قانع نکرد و وی به خود جرئت داد به خشابهایی که برادر باکری پر می کرد، ضربه زد و آنها را به زمین ریخت، اما برادر مهدی به او گفت:

«خدا که هست، تو چه می گویی؟ همین جا، خواهیم جنگید و عقب نخواهیم رفت.»

با آمدن دشمن روی سیل بند، محاصره نیروهای خودی کامل و نبرد تن به تن آغاز شد. برادر کاملی بی سیم چی برادر باکری می گوید:

«ما هرچه به برادر باکری اصرار کردیم که برگردد، نپذیرفت. به او گفتم از حبیب (اسم رمز قرارگاه) می گویند: شما برگردی عقب، اما او نپذیرفت و به کلی خودش را از بی سیم دور کرد. از طرف دیگر، برادران [قرارگاه] از پشت بی سیم به من می گفتند: حتی اگر می توانید دست و پای او را ببندید و بیندازیدش داخل قایق و او را بکشید بیاورید

منتقل و با عجله به طرف نیروهای خودی در شرق دجله حرکت کردیم. دشمن قایق را زیر رگبار گرفته بود، به طوری که آن را سوراخ، سوراخ کرد، اما تیری به ما اصابت ننمود، در همین حال، یکی از افراد دشمن کنار دجله آمد و با شلیک موشک آرپی. جی موتور قایق را نشانه گرفت که به علت وجود بنزین در موتور قایق و داخل خود قایق باعث اشتعال آن شد. آتش به سرعت همه قایق را در بر گرفت، ما که بر اثر اصابت



ترکش به داخل آب پرتاب شده بودیم، بایک دنیا غم و درد سوختن برادر باکری و دیگر مجروحان را مشاهده کردیم، در حالی که نمی توانستیم کاری انجام دهیم. بر اثر اصابت موشک، قایق به سمت شرق دجله حرکت داده شد و در نقطه ای کنار خشکی توقف کرد.

به دلیل آتش دشمن از سمت غرب دجله، نتوانستیم کنار قایق برویم. شب هنگام به آن سمت رفتیم، اما متأسفانه، هیچ اثری از شهید باکری و دیگران نبود.

یادداشتها

۱. سند شماره ۱۵۷۵۵/ن، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ: نوار مصاحبه برادر کریم فتحی مسئول اطلاعات عملیات لشکر ۳۱ عاشورا، ۱۳۶۴/۲/۲۲.
۲. سند شماره ۰۶۲۶، آرشیو مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ.
۳. گزارش اطلاعات نظامی ص ۲۷.
۴. نوار شماره ۲۲ قرارگاه نجف گزارش برادر غلامرضا محرابی از اطلاعات عملیات قرارگاه نجف.
۵. اطلاعات موجود در گزارش عملیات بدر به شماره ۰۶۲۵، مبین این است که دشمن پیش از حرکت جناح چپ گردان امام حسین(ع)، در مورد عملیات هوشیار شده بود. در این باره، برادر آزادی از طرح عملیات قرارگاه کربلا به مسئولان قرارگاه گفته بود: «از سرشب تا حالا دشمن حدود ۴۰ منور زده است».
۶. سند شماره ۰۶۲۵/گ، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ: گزارش راویان قرارگاه مرکزی در عملیات بدر، صص ۱۶۷-۱۷۲.
۷. مشاهدات و شنیده های راوی لشکر ۳۱ عاشورا (محمد اللهیاری).
۸. سند شماره ۱۵۷۵۲/ن، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ: نوار مصاحبه با محمد اصائلو، ۱۳۶۴/۲/۲۳.
۹. سند شماره ۰۶۲۵، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ: گزارش راویان قرارگاه مرکزی در عملیات بدر، ص ۸۶.

خودش یک نارنجک را به پشت سیل بند انداخت و چند نفر از عراقیها را به درک واصل کرد و برگشت. سپس، با خوشحالی به خواندن دعا و گهگاهی هم سرود مشغول شدند برادران را به مقاومت، دعا خواندن و سرودخوانی تشویق کرد. گاهی تکبیر می گفت، لحظاتی امام زمان(عج) را صدا می زد، خیلی چابک شده بود. زیاد هم از خودش مواظبت نمی کرد! انگار می دانست که شهید خواهد شد.

بیشتر برادران در حال زدن آرپی. جی بودند، در این لحظه، تیری به کلاه کاسک من خورد و ترکشی هم به بدنم اصابت کرد - که البته، تأثیر چندانی نداشت - به او گفتم: برادر مهدی انگار که من تیر خوردم، او آمد پیش من و آرپی. جی را از من گرفت و گفت: تو تیراندازی کن.

چند لحظه گذشت، رفتم آرپی. جی را دوباره گرفتم و گفتم: شما نقطه ای که ما را اذیت می کنند، زیر آتش بگیرید تا من یک موشک به آن بزنم. پس از شلیک آن، دومی را که آماده می کردم به او گفتم: ما دشمن را زیر آتش می گیریم شما خودتان را بکشید عقب به هر نحو که شده به عقب برگردید. او در حالی که مشغول خواندن دعا بود، حرف مرا رد کرد. دوباره به او اصرار کردم. برگشت گفت: تو مگر عقل خود را از دست داده ای از اینجا کجا برگردم؟!

در حین درگیری، برادرانی که زخمی می شدند، آنها را به داخل قایق می بردیم، برادر باکری کنار من نشسته بود و تیراندازی می کرد. یک دفعه در بین ذکراهایی که می گفت ناله ضعیفی کشید و به رو به زمین دراز کشید، با عجله او را برگرداندم و در بغل گرفتمش دیدم که از پیشانی او خون بیرون می آید. هر چه او را صدا زدم، بوسیدم، پاسخی نشنیدم، فقط نگاهم می کرد. قایق را روشن و او را به آنجا